توسعه ایرانی
روزنامه صبح
سیاسی، اجتماعی، اقتصادی

صاحب امتیاز: موسسه اطلاع‌رسانی و خبرگزاری ایلنا
مدیرمسئول: مسعود حیدری
زیرنظر شورای سردبیری
مدیر بازرگانی و روابط عمومی: مرتضی بلوکی

چاپ: کار و کارگر ۶۶۸۱۷۳۱۷
نشانی تحریریه: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، نرسیده به روانمهر، پلاک ۱۳۲
تلفن تحریریه: ۶۶۹۵۶۶۰۰(۰۲۱)
نشانی سایت: toseeirani.ir
اینستاگرام: @tosee_irani
ایمیل: toseirani@gmail.com

یادداشت

کمدی سیاه در فدراسیون فوتبال و دبیرکلی که جرات اخراجش را ندارند

بایکوت به جای جراحی

نگار رشیدی

صبح روز گذشته، هتل آکادمی فوتبال تهران میزبان یکی از متناقض‌ترین قاب‌های تاریخ مدیریت ورزش ایران بود. در حالی که روی سن، ارکان فدراسیون فوتبال با ژست‌هایی روشنفکرانه و آینده‌نگرانه مشغول رونمایی از فناوری‌های جدید هوش مصنوعی و VAR بودند، در سالن و در صف اول صندلی‌ها، نمایشی از بدوی‌ترین و ناکارآمدترین شیوه‌های مدیریتی در حال اکران بود. نمایشی که در آن، تکنولوژی خط دروازه و هوش مصنوعی نتوانست خطای واضح و سیستماتیک مدیریت انسانی در فدراسیون مهدی تاج را پنهان کند. اتفاقات حاشیه‌ای مراسم دیروز، نه یک سوءتفاهم ساده، بلکه پرده‌برداری رسمی از یک بر کناری خاموش بود. هدایت‌الله ممبینی، مردی که تا همین چند ماه پیش مرد شماره دو ساختمان سئول و محرم اسرار فدراسیون محسوب می‌شد، حالا به نقطه‌ای رسیده که حتی نامش در لیست مهمانان سازمان تحت امر خودش هم جا نمی‌گیرد. او که بوی حذف را شنیده بود، با استراتژی حضور پیش‌دستانه به هتل آکادمی رفت تا شایعات بر کناری‌اش را با لبخندهای دیپلماتیک در مقابل دوربین‌ها خنثی کند؛ اما پاتک فدراسیون، بی‌رحمانه و تحقیرآمیز بود.

تراژدی برای دبیر کل از همان لحظه آغاز مراسم کلید خورد. مجری برنامه در هنگام خوشامدگویی، با دقتی مهندسی شده، نام تک تک اعضای هیئت رئیسه و مدیران رده چندم را به زبان آورد، اما عامدانه از کنار نام ممبینی گذشت. تلاش‌های فیزیکی و اشاره‌های دبیر کل برای یادآوری حضورش در صف اول، در میان سکوت سنگین سالن گم شد. اما تیر خلاص را خود مهدی تاج شلیک کرد. رئیس فدراسیون پشت تریبون رفت و در حالی که به وضوح دبیر کل خود را در چند متری‌اش می‌دید، ترجیح داد او را به بخشی از دکور بی‌جان سالن تبدیل کند. تحمل این بایکوت همه‌جانبه برای ممبینی ممکن نبود. او که فهمیده بود دیگر جایی در این حلقه ندارد، پیش از پایان مراسم و حتی قبل از رونمایی نمادین از زون‌های VAR، جلسه را به نشانه قهر ترک کرد. این سانسور سیستماتیک حتی به خروجی سایت رسمی فدراسیون فوتبال هم کشیده شد؛ جایی که در گزارش مراسم، از معاون امور بانوان تا اعضای هیئت رئیسه نام برده شد، اما باز هم خبری از اسم ممبینی نبود.

اما سوال اساسی و دردناک ماجرا اینجاست؛ چرا این نمایش مضحک؟ اگر دبیر کل تا این حد نامطلوب است، چرا فدراسیون فوتبال به جای یک تصمیم قاطع و مدیریتی، به روش‌های منفعلانه و بچه‌گانه روی آورده است؟ برای پاسخ به این سوال، باید به عقب برگردیم و کارنامه مردی را مرور کنیم که امروز از او فرار می‌کنند. عملکرد ممبینی در ماه‌های اخیر، کلکسیونی از اشتباهات مهلک و گاف‌های نابخشودنی بوده است. اوج این شاهکار مدیریتی، گره‌کور و فاجعه‌باری بود که در معرفی نمایندگان ایران به آسیا رقم خورد. دبیر کلی که با یک خطای محاسباتی، باشگاه گل گهر سیرجان را به عنوان تیم آسیایی معرفی کرد و احساسات هواداران، برنامه‌ریزی یک باشگاه و اعتبار فوتبال ایران را به بازی گرفت. پس از برگزاری یک تورنمنت سه‌جانبه عجیب و غریب و اتلاف وقت و انرژی فراوان، تازه مشخص شد که چادرملو اصلا نمی‌تواند مجوز آسیایی بگیرد و تمام آن معادلات از پایه غلط بوده است! این گاف آماتورگونه به تنهایی کافی بود تا در هر ساختار مدیریتی استانداردی در جهان، دبیر کل در همان روز با یک نامه عزل رسمی و یک عذرخواهی عمومی از کار برکنار شود. فاجعه‌ای که او به بار آورد، نه یک اشتباه تایپی، بلکه نشان‌دهنده عدم تسلط کامل به بدیهی‌ترین قوانین کنفدراسیون فوتبال آسیا بود. با این حال، او در کمال شگفتی روی صندلی‌اش باقی ماند تا فدراسیون امروز مجبور شود برای حذف او، به سناریوی قایم‌موشک‌بازی متوسل شود.

واقعیت این است که فدراسیون فوتبال ایران، سال‌هاست به بیماری مدیریت تعارفی و فرسایشی مبتلاست. مهدی تاج و تیم مدیریتی‌اش به خوبی می‌دانند که ممبینی کارایی خود را از دست داده و ادامه حضورش، جز هزینه‌تراشی و انباشت بحران‌ها نتیجه‌ای ندارد. اما آنها جرات رویارویی مستقیم و اخراج او را ندارند. چرا؟ پاسخ در ساختار معیوب تصمیم‌گیری است. اخراج رسمی دبیر کل نیازمند صورتجلسه هیئت رئیسه، پذیرش مسئولیت اشتباه در انتصاب اولیه و احتمالا پرداخت غرامت و ورود به یک دعوای حقوقی و رسانه‌ای جدید است. رئیس فدراسیون ترجیح می‌دهد به جای پرداخت هزینه جراحی، آنقدر محیط را برای دبیر کل سمی، سرد و تحقیرآمیز کند تا او خود با پای خودش استعفا دهد. این استراتژی، اگرچه در کوتاه‌مدت رئیس را از پاسخگویی مستقیم فراری می‌دهد، اما در نگاه کلان، یک خودزنی مدیریتی است. فدراسیون با نخواندن اسم ممبینی در یک مراسم، هیچ چیز را عوض نمی‌کند. تاریخ، فاجعه گل گهر و چادرملو را فراموش نخواهد کرد. با سانسور نام او در سایت فدراسیون، ضعف ساختاری و آشفتگی در دبیرخانه ترمیم نمی‌شود. منتظر ماندن برای استعفای کسی که با وجود تمام گاف‌هایش همچنان اصرار به ماندن دارد، تنها اتلاف وقت طلایی فوتبالی است که هر روز در باتلاق مشکلات مالی، زیرساختی و مدیریتی بیشتر فرو می‌رود. امروز، هوش مصنوعی شاید بتواند آفسایدهای میلی‌متری را در مستطیل سبز تشخیص دهد، اما هنوز تکنولوژی‌ای اختراع نشده که بتواند شجاعت در تصمیم‌گیری و مسئولیت‌پذیری را به مدیران فوتبال ایران تزریق کند. تا زمانی که ارکان فدراسیون به جای برخورد قاطع با ناکارآمدی، به بایکوت و سانسور دل خوش کرده‌اند، فوتبال ایران همچنان در همان عصر حجر مدیریتی باقی خواهد ماند؛ حتی اگر هزاران دوربین VAR دور تا دور زمین‌های‌مان کاشته شود.

بازگشت مرد تدافعی به قلب ارتش هجومی

جنون در تبریز

آریا طاری

۱۸ مرداد، تاریخی که در تقویم فوتبال ایران به عنوان روزی غریب و پر از تناقض ثبت خواهد شد. جواد نکونام پس از یک سال و ۱۱ ماه و پنج روز دوری مطلق از هیجان، استرس و هیاهوی ویرانگر نیمکت‌های لیگ برتری، بازگشتی دراماتیک و سراسر علامت سوال به مستطیل سبز داشت. برای درک عمق این شگفتی، باید تقویم را به عقب برگردانیم؛ به آن شب تلخ و تاریک ۱۳ شهریور ۱۴۰۳. شبی که استقلال برابر السد قطر زانو زد و جواد نکونام، با کوله‌باری از انتقادات و فشارها، نیمکت آبی‌پوشان پایتخت را ترک کرد. آن شب، بسیاری تصور می‌کردند که پرونده او در تیم‌های مدعی و بزرگ فوتبال ایران برای همیشه یا دست‌کم برای سالیان متمادی، بسته شده است. اما اینجا لیگ ایران است؛ سرزمینی که در آن منطق، آخرین چیزی است که در تصمیم‌گیری‌های کلان مدیریتی به کار گرفته می‌شود. حالا در شرایطی که شمارش معکوس برای آغاز فصل جدید به تپش افتاده و سوت آغاز ماراتن لیگ برتر قرار است در تاریخ ۲۳ مرداد به صدا درآید، جواد نکونام درست در روز ۱۸ مرداد، یعنی تنها پنج روز مانده به شروع مسابقات، سکان هدایت تراکتور را در دست می‌گیرد. این داستان، ترکیبی از یک کمدی تلخ مدیریتی و یک درام ورزشی است که تنها در اتمسفر پر از شگفتی فوتبال ایران مجال رخ دادن پیدا می‌کند.

مرثیه‌ای برای پیش‌فصل سوخته

یکی از اصول بنیادین و غیرقابل انکار در فوتبال مدرن جهان، اهمیت حیاتی دوران پیش‌فصل است. پیش‌فصل زمانی است که یک سرمربی افکار تاکتیکی خود را در ذهن بازیکنان حک می‌کند، روی هماهنگی بدنی و ذهنی آنها کار می‌کند و استراتژی‌های طولانی‌مدت یک فصل فرسایشی را پایه‌ریزی می‌نماید. اما در فوتبال ما، این مفاهیم بدیهی گاهی به سادگی یک امضا روی یک برگه فسخ قرارداد، دود می‌شوند و به هوا می‌روند. داستان محمد ربیعی در تراکتور، نماد بارز همین سوءمدیریت و بی‌ثباتی است. ربیعی روزها و هفته‌ها در گرمای طاقت‌فرسای تابستان عرق ریخت، تیم را از لحاظ فیزیکی آماده کرد، بازیکنان جدید را در پازل تاکتیکی خود جای داد و دقیقا در لحظه‌ای که باید ثمره کار شبانه‌روزی‌اش را در هفته اول لیگ برداشت می‌کرد، با بی‌رحمی تمام از سمت خود کنار رفت. این از عجایب حیرت‌انگیز لیگ ایران است؛ سرمربی که تمام بار آماده‌سازی، بدنسازی و بازی‌های تدارکاتی را به دوش کشیده، درست چند روز مانده به بالا رفتن پرده نمایش، از سالن تئاتر اخراج می‌شود تا شخص دیگری روی صندلی کارگردانی بنشیند. باشگاه تراکتور با این تصمیم، نه‌تنها زحمات چندماهه کادر فنی قبلی را به سطل زباله ریخت، بلکه تیمی را به دست سرمربی جدید سپرد که هیچ شناختی از فرم بدنی و ذهنی تک‌تک بازیکنان در شرایط مسابقه ندارد. نکونام تیمی را تحویل گرفته که نه خودش آن را بسته، نه خودش با آن بدنسازی کرده و نه تاکتیک‌هایش را در طول تمرینات پیش‌فصل با آنها مرور کرده است. او باید در فاصله کمتر از ۱۲۰ ساعت، تیمی که با تفکرات یک مربی دیگر شکل گرفته را به میدان بفرستد. آیا این چیزی جز خودزنی مدیریتی است؟

دیکتاتوری سکوهای مجازی

اصلا چرا محمد ربیعی رفت؟ چرا مردی که داشت در آرامش (حداقل در ظاهر) تیم را برای شروع لیگ آماده می‌کرد، ناگهان درهای خروجی باشگاه را به چشم دید؟ پاسخ این سوال، یکی از تاریک‌ترین و نگران‌کننده‌ترین پدیده‌های سال‌های اخیر فوتبال ایران را روشن می‌کند؛ حکمرانی فضای مجازی بر تصمیمات کلان باشگاهی. در هفته‌های منتهی به شروع لیگ، زمزمه‌هایی در صفحات هواداری تراکتور شکل گرفت که روز به روز بلندتر و کرکننده‌تر شد. هواداران در فضای مجازی علیه ربیعی موضع گرفتند و ترجیع‌بند تمام انتقادات‌شان یک جمله بود؛ ربیعی برای نیمکت تراکتور مربی کوچکی است. فضای مجازی، با تمام قدرت بسیج‌کنندگی‌اش، به یک دادگاه صحرایی تبدیل شد که در آن ربیعی بدون برگزاری حتی یک مسابقه رسمی در فصل جدید، محاکمه و محکوم به اخراج شد. اما فاجعه اصلی نه در اعتراض هواداران، بلکه در تسلیم بی‌قید و شرط مدیریت باشگاه برابر این اتمسفر مسموم است. مدیریت یک باشگاه حرفه‌ای باید بر اساس استراتژی، داده‌های فنی و چشم‌انداز بلندمدت تصمیم‌گیری کند. اگر مدیران تراکتور به توانایی‌های ربیعی ایمان داشتند که او را به عنوان سرمربی انتخاب کردند، پس چرا با چند کمپین اینستاگرامی و تلگرامی عقب‌نشینی کردند؟ و اگر از ابتدا به او شک داشتند، چرا کل دوران طلایی پیش‌فصل را با او هدر دادند؟ این اتفاق نشان می‌دهد که در باشگاه‌های بزرگ ما، صندلی مدیریت نه روی پایه‌های محکم برنامه استراتژیک، بلکه روی امواج متلاطم احساسات هواداران در شبکه‌های اجتماعی بنا شده است. مدیرانی که به جای رهبری جریان، به دنبال موج‌سواری برای خریدن محبوبیت موقت هستند، در نهایت ساختار باشگاه را به ویرانی می‌کشانند.

در لیگی که چرخه مربیان در آن به شکل یک لوپ بسته و تکراری عمل می‌کند، نام‌ها بیش از عملکردها و رزومه‌های به‌روز شده ارزش دارند. مدیریت تراکتور به جای جست‌وجو برای یافتن معماری که بتواند ساختار تیم را ارتقا دهد، صرفا دست به دامان نامی شد که بتواند برای مدتی دهان منتقدان مجازی را ببندد

از بن‌بست پیکان تا بام تبریز

بخش دیگری از این داستان که هر تحلیل‌گر فوتبالی را انگشت به دهان می‌گذارد، مسیر عجیب و غیرمنطقی بازگشت جواد نکونام به سطح اول فوتبال ایران است. مردی که پس از جدایی از استقلال، نتوانسته بود مسیر روشنی برای بازگشت پیدا کند. اخبار و گزارش‌های موثق نشان می‌داد که او در ماه‌های گذشته مذاکراتی جدی اما کاملا ناموفق با باشگاه‌هایی نظیر پیکان و نفت‌آبادان داشت؛ تیم‌هایی که استانداردهای بودجه‌ای و جاه‌طلبی‌های‌شان قابل قیاس با غول‌های لیگ نیست. چگونه ممکن است سرمربی که در جلب نظر مدیران پیکان و نفت‌آبادان ناکام مانده و نتوانسته پروژه مشترکی با آنها تعریف کند، ناگهان به عنوان منجی و رهبر یکی از بزرگ‌ترین، پرهوادارترین و ثروتمندترین تیم‌های ایران معرفی شود؟ این جهش غیرمنطقی، بار دیگر فقدان متر و معیار مشخص در بازار مربیان فوتبال ایران را به رخ می‌کشد. گویی هیچ فیلتر فنی و هیچ آنالیز دقیقی از کارنامه و روند کاری یک مربی صورت نمی‌گیرد. در لیگی که چرخه مربیان در آن به شکل یک لوپ بسته و تکراری عمل می‌کند، نام‌ها بیش از عملکردها و رزومه‌های به‌روز شده ارزش دارند.

وقتی ابزار با تفکر سازنده هم‌خوانی نداشته باشد، نتیجه چیزی جز استهلاک و فرسودگی نخواهد بود. ستاره‌های هجومی در سیستم‌های تدافعی و واکنشی، خیلی زود دچار سرخوردگی می‌شوند و این دقیقا همان نقطه‌ای است که تراکتور مدل نکونام ممکن است از درون فرو بپاشد

مدیریت تراکتور به جای جست‌وجو برای یافتن معماری که بتواند ساختار تیم را ارتقا دهد، صرفا دست به دامان نامی شد که بتواند برای مدتی دهان منتقدان مجازی را ببندد.

دیوار بتنی برابر لشکر هجومی

اما فراتر از تمام حواشی مدیریتی و فشارهای مجازی، بزرگ‌ترین علامت سوال این انتقال، در مستطیل سبز و روی تخته تاکتیک نقش می‌بندد. اصلا جواد نکونام با آن فلسفه دفاعی و محتاطانه‌اش، چطور سر از تراکتوری درآورد که لبریز از نیروهای هجومی فوق‌العاده و خلاق است؟ فلسفه فوتبالی جواد نکونام در تمام سال‌های مربیگری‌اش ثابت و غیرقابل انعطاف بوده است. او وارث بر حق مکتب کارلوس کی‌روش در فوتبال ایران است؛ مکتبی که بر پایه دفاع عمیق، فشرده‌سازی فضاها در یک‌سوم دفاعی خودی، تخریب بازی حریف، بازی فیزیکی و دل بستن به ضدحملات و ضربات ایستگاهی استوار است. تیم‌های نکونام معمولا با ارائه یک آنتی فوتبال حساب‌شده، گل خوردن را به یک ماموریت غیرممکن برای حریف تبدیل می‌کنند، اما در عین حال، در خلق موقعیت و ارائه بازی مالکانه و چشم‌نواز به شدت عقیم هستند. در نقطه مقابل، به اسکواد و ترکیب فعلی تراکتور نگاه کنید. تیمی که در پنجره نقل و انتقالات، بهترین وینگرها، خلاق‌ترین هافبک‌های بازیساز و زهرآگین‌ترین مهاجمان را گرد هم آورده است. ذات این تیم، هجومی، روان و مبتنی بر بازی مالکانه و گردش سریع توپ در یک‌سوم دفاعی حریف است. هواداران تبریزی که همواره عاشق فوتبال هجومی و پرشور (به سبک تونی اولیویرا) بوده‌اند، از تیم‌شان انتظار دارند که از همان دقیقه اول، حریف را در قفس توری خودش حبس کند. حال این دو عنصر کاملا متضاد چگونه قرار است با هم ترکیب شوند؟ آیا نکونام قرار است از ستاره‌های خلاق و تکنیکی تراکتور بخواهد که در زمین خودی خیمه بزنند و صرفا به دنبال تخریب بازی حریف باشند؟ آیا او می‌خواهد افسار این اسب‌های وحشی هجومی را بکشد و آنها را در غل و زنجیر وظایف صرفا تدافعی اسیر کند؟ یا اینکه قرار است برخلاف تمام سال‌های گذشته، شاهد یک دگردیسی بزرگ در افکار تاکتیکی نکونام باشیم و او ناگهان به یک مربی تهاجمی تبدیل شود؟ (احتمالی که با توجه به سن و سابقه او، نزدیک به صفر است). این تضاد استراتژیک، یک بمب ساعتی در رختکن تراکتور است. وقتی ابزار با تفکر سازنده هم‌خوانی نداشته باشد، نتیجه چیزی جز استهلاک و فرسودگی نخواهد بود. ستاره‌های هجومی در سیستم‌های تدافعی و واکنشی، خیلی زود دچار سرخوردگی می‌شوند و این دقیقا همان نقطه‌ای است که تراکتور مدل نکونام ممکن است از درون فرو بپاشد.

کارخانه تولید شگفتی

تمامی این اتفاقات دومینووار، بار دیگر یک حقیقت تلخ و در عین حال جذاب را به ما یادآوری می‌کند؛ اینجا لیگ ایران است؛ لیگی که هر لحظه می‌تواند تو را تا مرز جنون شگفت‌زده کند. در این جغرافیا، برنامه‌ریزی‌های بلندمدت به شوخی شبیه‌اند. ثبات، واژه‌ای است که در فرهنگ لغت مدیران ما تعریف نشده است و احساسات زودگذر، همواره بر منطق و آمار غلبه می‌کنند. ما در لیگی نفس می‌کشیم که مربیان در آن، نه بر اساس تاکتیک‌های‌شان درون زمین، بلکه بر اساس قدرت لابی‌گری و جریان‌سازی در بیرون از زمین جابه‌جا می‌شوند. سرنوشت تراکتور در فصل پیش‌رو، یکی از جذاب‌ترین داستان‌های فوتبال ایران خواهد بود. آیا جواد نکونام می‌تواند در دل این آشوب و بدون داشتن حتی یک روز تمرین پیش‌فصل، با تیمی که بر اساس افکار او بسته نشده، معجزه کند و منتقدان را ساکت نماید؟ آیا او می‌تواند تاکتیک‌های دفاعی‌اش را به تیمی هجومی دیکته کند بدون آنکه شورش ستارگان را در پی داشته باشد؟

و مهم‌تر از همه، آیا مدیرانی که با یک نسیم مجازی ربیعی را قربانی کردند، برابر طوفان احتمالی ناکامی‌های اولیه نکونام، پشت او خواهند ایستاد؟ پاسخ تمام این سوالات بی‌پاسخ، در دل هفته‌های پرالتهاب پیش رو نهفته است. تراکتور، با تمام ستاره‌هایش، هواداران پرشور و حالا با مردی روی نیمکت که سرشار از انگیزه‌های انتقام‌جویانه از فوتبال ایران است، وارد مسلخی می‌شود که خود با دستان خود برای خویش تدارک دیده است. زنگ آغاز لیگ در ۲۳ مرداد نواخته خواهد شد و تراژدی تاکتیک و جنون، پرده اول خود را به نمایش خواهد گذاشت. باید نشست و تماشا کرد که در این تئاتر بی‌رحم، چه کسی در پایان فصل، ایستاده تشویق خواهد شد و چه کسی زیر بار فشارها، بار دیگر در سکوت کامل به تبعیدگاه دوری از فوتبال فرستاده می‌شود.

اتفاق روز

تراژدی خنده‌دار این روزهای استقلال

بریم ماهیگیری!

نازنین دشتی

تصور کنید در یک کشتی بزرگ و تاریخی نشسته‌اید؛ کشتی‌ای که روزگاری اقیانوس‌ها را می‌شکافت و به هیچ طوفانی باج نمی‌داد. حالا اما صدای مهیب برخورد با صخره به گوش رسیده، آب از سوراخ‌های بزرگ بدنه در حال فوران به داخل است، خدمه کشتی سراسیمه به این طرف و آن طرف می‌دوند و مسافران با وحشت به دنبال جلیقه نجات هستند. در همین لحظه پرالتهاب، ناگهان در کابین کاپیتان باز می‌شود و او با لبخندی ملیح، در حالی که چند چوب ماهیگیری لوکس در دست دارد، رو به مسافران می‌گوید: «مژده بدهید! از امروز روی عرشه تیم ماهیگیری هم داریم!» این دقیقا خلاصه‌ترین، دردناک‌ترین و در عین حال کمدی‌ترین توصیفی است که می‌توان از وضعیت امروز باشگاه استقلال تحت مدیریت هلدینگ خلیج فارس و تیم مدیریتی علی تاجرنیا ارائه داد.

وقتی مالکیت استقلال پس از سال‌ها کشمکش به هلدینگ خلیج فارس واگذار شد، هواداران نفس راحتی کشیدند. تصور می‌شد کابوس بی‌پولی، پنجره‌های بسته و فرار ستاره‌ها به پایان رسیده است. استقلال قرار بود با پشتوانه یک غول اقتصادی، دوباره بر بام فوتبال آسیا بایستد. اما در کمال ناباوری، مدیریت جدید به جای تمرکز بر قلب تپنده باشگاه، یعنی تیم فوتبال بزرگسالان دچار یک سندروم امپراتوری‌سازی عجیب و غریب شد. علی تاجرنیا و همکارانش در باشگاه، در یک ماراتن بی‌سابقه شروع به تاسیس تیم در هر رشته‌ای کردند که نامش به گوش‌شان می‌خورد. از کشتی، بسکتبال و والیبال که بگذریم (که البته آنها هم نیازمند زیرساخت و بودجه‌های نجومی هستند)، کار به جایی رسید که نام استقلال در کنار رشته‌هایی چون قایقرانی رویینگ، چوگان، گلف، هاکی، تنیس و دوچرخه‌سواری هم قرار گرفت! سوال اینجاست؛ در یک سال گذشته، این خیل عظیم تیم‌های رنگارنگ چه دستاوردی برای باشگاه داشته‌اند جز افزودن بر بار مالی و ایجاد تعهدات جدید؟ مصاحبه‌های بازیکنان همین رشته‌های به ظاهر نوپا نشان می‌دهد که بسیاری از آنها از همان ماه‌های اول با مشکل دریافت مطالبات مالی روبه‌رو شده‌اند. وقتی باشگاه در تامین هزینه‌های اولیه تیم‌های اصلی خود می‌لنگد، این بریز و بپاش‌های نمایشی و تیم‌داری در ۱۸ رده و رشته مختلف، چه توجیهی جز ویترین‌سازی مدیریتی دارد؟

در حالی که مدیران در طبقات بالای باشگاه مشغول تاسیس تیم چوگان و گلف هستند، در مستطیل سبز یعنی جایی که هوادار با آن زندگی می‌کند، فاجعه در حال رخ دادن است. بیایید نگاهی به سیاهه مشکلات تیم فوتبال بیندازیم. پنجره نقل‌وانتقالات استقلال بسته است. این یعنی شریان حیاتی تیم برای جذب خون تازه قطع شده، اما ظاهرا دغدغه مدیران چیز دیگری است. رامین رضاییان و تمدیدی که طلسم شد؛ ستاره‌ای که می‌توانست عصای دست تیم باشد، قرارداد‌اش را با تیم تمدید نکرد و رسما از این تیم جدا شد. و اما معمای آسانی؛ بازیکنی که مشخص نیست اصلا می‌تواند مجوز بازی بگیرد یا نه. یک بلاتکلیفی محض که نشان از فقدان یک سیستم حقوقی و ورزشی کارآمد در باشگاه دارد. در مقابل دیدیه اندونگ قرارداد دارد، پولش را سر وقت (یا با تاخیرهای توافق‌شده) می‌گیرد، اما بازی نمی‌کند! او تبدیل به نماد هدررفت منابع در استقلال شده است. میلیون‌ها تومان و دلار خرج می‌شود بدون آنکه خروجی فنی برای تیم داشته باشد. و در میان تمام این بحران‌های کمرشکن، مدیرعامل باشگاه در شبکه اجتماعی ایکس (توییتر) پیام می‌دهد که همه چیز خوب است و جای نگرانی نیست! این حجم از قطع ارتباط با واقعیت در تاریخ مدیریت ورزشی ایران بی‌سابقه است. هوادار در حال سکته از وضعیت تیم است و مدیرعامل در دنیای موازی خود، همه چیز را گل و بلبل می‌بیند.

اما درست زمانی که فکر می‌کردیم اوضاع از این عجیب‌تر نمی‌شود، خبر تاسیس تیم ماهیگیری استقلال مثل یک بمب خبری یا بهتر است بگوییم یک جوک تلخ منفجر شد. شخصی که در صفحه اینستاگرامش خود را فعال و متخصص برندینگ سیاسی و اجتماعی معرفی می‌کند، با انتشار عکسی در کنار علی تاجرنیا و جام‌های خاک‌خورده استقلال، با افتخار اعلام کرد که وظیفه تشکیل تیم ماهیگیری به او سپرده شده است! این خبر آن‌قدر سورئال و دور از ذهن بود که در ساعات اولیه، بسیاری گمان کردند با یک شوخی رسانه‌ای طرف هستند. اما نه، واقعیت داشت. چند سوال اساسی در اینجا مغز هر انسان منطقی را می‌خراشد؛ تخصص سیاسی در ماهیگیری ورزشی؟ یک متخصص برندینگ سیاسی دقیقا با کدام سابقه و دانش فنی قرار است تیم ماهیگیری تاسیس کند؟ آیا قرار است ماهی‌ها را با شعارهای سیاسی و کمپین‌های اجتماعی به قلاب بیندازند؟ رشته ماهیگیری ورزشی در ایران دقیقا چه جایگاه، لیگ منسجم یا مارکتینگ سودآوری دارد که استقلال غرق در بدهی باید روی آن سرمایه‌گذاری کند؟

واقعیت تلخ این است که مدیریت فعلی استقلال، اولویت‌ها را گم کرده است. آنها گمان می‌کنند بزرگی یک باشگاه به طولانی بودن فهرست رشته‌های ورزشی آن در ویکی‌پدیا است. اما در دنیای واقعی فوتبال، بزرگی یک باشگاه به رضایت هواداران، ثبات تیم فوتبال، جام‌های قهرمانی و تراز مالی مثبت آن بستگی دارد. هوادار استقلال امروز نه به تیم هاکی می‌بالد، نه از قهرمانی احتمالی در گلف خوشحال می‌شود و نه منتظر است ببیند تیم ماهیگیری باشگاه چند قزل آلا صید می‌کند! هوادار استقلال تیمی می‌خواهد که پنجره‌اش باز باشد، ستاره‌هایش (مثل رامین) با آرامش تمدید کنند، بازیکنان خارجی‌اش (مثل اندونگ و آسانی) در زمین بدرخشند نه روی سکوها، و مدیرانی داشته باشد که به جای توییت‌بازی و فرار از واقعیت، در خط مقدم حل مشکلات بجنگند. تاسیس تیم ماهیگیری، نماد کامل مدیریت نمایشی، باری‌به‌هرجهت و غیرتخصصی است. استقلال امروز نیازی به ماهیگیر ندارد؛ استقلال به ناجیانی نیاز دارد که سوراخ‌های این کشتی طوفان‌زده را پیش از غرق شدن کامل، مسدود کنند. اگر مدیران باشگاه نمی‌توانند الفبای مدیریت تیم فوتبال را پیاده کنند، بهتر است به جای دست گرفتن چوب ماهیگیری، سکان کشتی را به کاردان بسپارند و بیش از این با اعصاب و روان میلیون‌ها هوادار بازی نکنند. شاید هم واقعا همه چیز یک استعاره است؛ مدیران استقلال مدت‌هاست در حال ماهی گرفتن از آب گل‌آلود هستند، فقط این‌بار تصمیم گرفته‌اند آن را رسمی کنند!